

تکان دہندہ، اما واقعی

نگاہی بہ کتاب «تاریخ مختصر زن ستیزی»

حمید نامجو



Michelangelo

«تو دروازه‌ی شیطانی. تو نخستین کسی هستی که قانون الهی را
زیرپا گذاشته‌ای. تو همان کسی هستی که او (آدم) را فریفتی. زیرا
شیطان آن قدر دلیر نبود تا به او حمله‌ور شود. تو به‌سادگی تصویر
خدا، مرد را ویران کردی»

کتاب «تاریخ مختصر زن‌ستیزی (کهن‌ترین تعصب جهان)» نوشته‌ی جک هالند با ترجمه‌ی آزاده غیبی‌زاده، تحقیقی جامع درباره‌ی گستره و اشکال مختلف زن‌ستیزی در طول تاریخ و واکاوی نگره‌ها و باورهایی است که مسبب یا تشدیدکننده‌ی دشمنی با زنان به‌طور اعم است. نویسنده‌ی کتاب (جک هالند روزنامه‌نگار فقید ایرلندی) در جست‌وجوی یافتن ریشه‌ها و بنیان‌های باورهای زن‌ستیزی تا اعماق تاریخ به‌عقب می‌رود. به زمانی که زادو زیست و سرنوشت انسان‌ها با افسانه‌ها و اساطیر درهم‌بافته بود. به عبارت بهتر درک و دریافت آدمی از جهان پیرامونی با باورهای اساطیری درآمیخته بود و رازها و معماهای هستی بدون وجود اسطوره‌ها ناگشودنی بود.

نویسنده در پی شواهد و مستندات زن‌ستیزی از نخستین داستان‌های آفرینش آغاز می‌کند. شباهت این داستان‌ها درباره‌ی خلقت زن جالب است. در ادیان سامی که در شرق مدیترانه ظهور کرده‌اند زن هدیه‌ای است از طرف خداوند برای آدم نخستین که تنها ساکن بهشت است تا همدم تنهایی و غم‌خوار او باشد. در یونان نیز داستان خلقت زن یا آفرینش «پاندورا» دلیل مشابهی دارد. پاندورا هدیه‌ای است از طرف «زئوس» برای «پرومته». گرچه دادن چنین هدیه‌ای خالی از غرض نیست. اما به‌رحال هدیه‌ای بس جذاب و خواستنی است که از تمام صفات و توان خدایان کوه «المپ» بهره‌ای دارد. جالب‌تر این که این هردو زن یعنی حوا و پاندورا بسیار زود آن ذات شرورانه‌ی خود را آشکار می‌کنند. حوا به وسوسه‌ی شیطان فریفته شده و مردش را هم فریب می‌دهد تا از میوه‌ی ممنوعه (به تعبیری آگاهی) بخورند و یهوه هردو را از بهشت و در واقع از ملکوت خداوندی می‌راند. این گناه که به نام «گناه اولین» خوانده می‌شود نه تنها هرگز بخشیده نمی‌شود بلکه مصایب و ادبار آن همواره بر دوش زنان باقی می‌ماند و هیچ کفاره و مجازاتی آن را نخواهد زدود. درواقع دلیل اصلی زن‌ستیزی مؤمنان، ارتکاب همان گناه اولین است. این افسانه یا قصه‌ی سمبلیک زاده شده در یهودیت و شرق

مدیترانه؛ اکنون سه هزار سال است که در دنیای واقعی برسرنوشت زنان حکم‌روایی می‌کند و از نگاه کشیشان و خاخام‌ها مبینی است برای بازنمایی ذات شرورانه‌ی زنان و ضرورت احتراز از آنان، حتی در جهان مدرن و در عصر اتم و دنیای دیجیتال.

در طرف دیگر مدیترانه یعنی در یونان، در جایی که موطن ظهور تفکر فلسفی و اندیشیدن درباره‌ی جهان و انسان است نیز اسطوره‌ی «پاندورا» که در حدود قرن هشتم پیش از میلاد نگاشته شده (گرچه قدمت آن نباید کم‌تر از داستان آدم‌و‌حوّا باشد) بازتاب دهنده‌ی تصویر زنان در ذهن آنان است. پاندورا هم مظهر زیبایی و مهربانی و عشق است و هم صاحب رفتارهای حيله‌گرانه و خلق‌و‌خوی بدکاران. او خمره‌ای (به شکل رحم زن) نیز باخود دارد پر از شر و نفرت و بیماری و بلایای مختلف که به‌رغم توصیه‌ی خدایان در آن را باز می‌کند و آن مصایب و بلاها در میان انسان‌ها پراکنده می‌شود. به‌عبارتی جهان پیش از پاندورا بهشت بوده و منشاء و علت هر بلا و بیماری و مصیبتی بدعه‌دی اوست. (لازم به توضیح است که داستان خلقت زن در اساطیر و افسانه‌های هندی نیز مشابهت‌های فراوانی با داستان پاندورا دارد.)

کتاب «تاریخ مختصر زن‌ستیزی» روایت خود را از یونان آغاز می‌کند. از دوران درخشان فلسفه در یونان باستان و ظهور نوابغی مثل افلاطون و ارسطو. و در ادامه به اندیشه و گفتار آنان درباره‌ی زنان می‌پردازد. البته ارجاعات و مستندات کتاب فقط به واکاوی نگاه سرآمدان جامعه در آثار آنان محدود نمی‌ماند. نویسنده همچنین قوانین، رسوم، سامان اجتماعی، مناسبات اقتصادی و نحوه‌ی زادو زیست مردم و البته سلطه‌ی تام زن‌ستیزی در همان دوران را در دولت‌شهرهای یونان بررسی می‌کند. دورانی که زنان در دولت‌شهرهای یونانی نه شهروند که کودک به حساب می‌آمدند و همواره تحت قیمومیت مردان بودند. جای آنان در اندرونی خانه بود. آموزش به زنان نکوهیده بود و «سمّ اضافی دادن به مار» تعبیر می‌شد. اموال آنان متعلق به همسر بود. آرایش کردن و زیورآلات نکوهیده بود و تنها خاصیت مفید زنان فرزندآوری بود.

حضور زنان در تمام تراژدی خلق‌شده در آن دوران شوم، بدشگون و بدفراجم است. مسبب هول‌آورترین جنگ تاریخ یعنی «جنگ تروا» زنی است بنام «هلن». زنی که شرافت «منلائوس» را لکه‌دار می‌کند و ضرورت احیای آن شرافت و گرفتن انتقام، چنان

سرانجامی را برای یونان و تروا رقم می‌زند. برای اثبات شرف و مردانگی مردان نیز باید زنان قربانی شوند. «آگاممنون» برای رضایت خدایان دختر خردسالش «ایفی ژنی» را قربانی می‌کند. نمایش‌نامه‌های «مده‌آ» از «ئاتروپیدوس»، «کلیمنسترا» از «آیسخولوس»، «آنتیگونه» و «الکترا» اثر «سوفوکلس» هر یک به‌نوعی بازنمایی آن خوی وحشی، نافرمان و بی‌رحم زنان است. در تمام آن دوران درخشان تاریخ بشری تنها در مدینه‌ی فاضله «افلاطون» زنان برابر با مردان انگاشته می‌شوند. «هگل» در تعبیری از نمایش آنتیگونه، علت شکست دموکراسی و اضمحلال دولت‌شهرهای یونان را حذف زنان و نادیده گرفتن آنان می‌داند.

نویسنده فصل دوم کتاب را به بررسی وضعیت زنان در دوران روم باستان اختصاص داده است. او با ارائه‌ی مستندات نشان می‌دهد که گرچه همان نگاه زن‌ستیزانه‌ی رایج در یونان، در روم باستان هم معتبر بوده، اما گویی برخی ویژگی‌ها و مناسبات رایج در جامعه‌ی بزرگ و ثروتمند روم، آن نگاه زن‌ستیز و به‌ظاهر بخردانه‌ی یونانی را تاب نمی‌آورد. اشرافی‌گری، لذت‌جویی، تجمل‌پرستی و بی‌پروایی مردان در مرآده با زنان و کنیزان قادر نیست زنان را در پستوی خانه زندانی کند. شورش‌های بزرگی از طرف زنان برپا می‌شود. زنان می‌توانند برخی از حقوق خود، از جمله حق مالکیت بر دارایی خود را به‌دست آورند. و به‌تدریج هم مدعی حضور در کنگره شوند. برخی از زنان اشراف هم‌چون مردان به روسپی‌خانه‌ها رفت‌وآمد می‌کنند. بدیهی است که این تقابل‌های سنت‌شکنانه، رهبران و مدعیان اخلاق و سنت را به واکنش وامی‌دارد. «کاتوی بزرگ» یکی از این مردان است. مدعیات زن‌ستیزانه علنی‌تر می‌شود و این امر به نوعی تقابل بین زنان و مردان می‌انجامد. اعمال محدودیت‌های سخت‌گیرانه نتیجه‌ی عکس می‌دهد. داستان زندگی «آگوستوس» امپراتور و ساختارشکنی‌های غیرقابل تصور تنها دخترش «جولیا» و محکومیت ابدی او، همچنین رفتارهای زنی به‌نام «مسالینا» همسر امپراتور «کلادیوس» (۱۰ ق.م تا ۴۵ م) و البته ماجراهای زندگی (کلئوپاترا) قبل از این دو، هر کدام به‌نوعی واکنش مقابله‌جویانه زنان در مقابل باورهای زن‌ستیزانه و محدودکننده در روم باستان را بازنمایی می‌کنند. در این فصل غیر از روایت تنازعات سختی که بین زنان و مردان در روم باستان در جریان بوده به چند ماجرای تاریخی دیگر نیز ارجاع

داده شده که بسیار خواندنی است. از جمله ماجرای همسر یکی از امپراطوران روم که بعد از مرگ شوهرش مدعی حکومت می‌شود، یا ماجرای به حکومت رسیدن «نرون» و به قتل رساندن مادرش و یا واکنش‌های «کالیگولا» در برابر کاهنان و رهبران اخلاقی جامعه، از ماجراهای خواندنی این فصل است. با وجود این و به‌رغم شورش مکرر زنان در برابر قوانین و انگاره‌های زن‌ستیزانه، در مجموع این رهبران اخلاقی جامعه‌اند که در پوشش حمایت از اخلاق عمومی، بر سرنوشت زنان تسلط داشته و قوانین مدام سخت‌گیرانه‌تر و محدودکننده‌تر می‌شوند.

بدیهی است این وضعیت در روم پایدار نمی‌ماند. بسیاری از سدها شکسته و مرزبندی‌ها درهم می‌ریزد. زنان به وضعیت ۲۰۰ سال قبل از آن باز نخواهند گشت. روم به واسطه‌ی مطالبات زنان و مقاومت در برابر نگره‌های زن‌ستیزانه در آستانه‌ی فروپاشی اجتماعی است. طلوع ستاره‌ای دیگر از شرق مدیترانه به مسایل و مشکلات جامعه‌ی روم رنگی تازه می‌زند. «مسیحیت» آن امید تازه است. به‌رغم بگیروبندهای نرون و کشتار و سوزاندن نوکیشان مسیحی، این کیش جدید به سرعت فراگیر می‌شود. (درخصوص موقعیت زنان در روم در سال‌های ابتدایی تاریخ مسیحیت و همچنین نحوه‌ی برخورد با نوکیشان مسیحی در روم نگاه کنید به رمان «کجا می‌روی؟» اثر «هنریک سینکیویچ») مسیحیت به‌رغم آن که بر زمینه‌ی فرهنگ و باورهای یهودیت برپالیده است اما نگاهی تازه به زنان دارد. یکی از مهم‌ترین دلایل استقبال گسترده‌ی مردم از آئین آیین مسیحیت؛ نه فقط مابین فرودستان بلکه حتی در میان طبقات بالا به‌خصوص زنان؛ در قرون اول و دوم میلادی، نگاه مسیحیت به انسان به‌طور اعم بود. دعوتی که برخلاف اسلاف خود زنان را از انسان‌ها جدا نمی‌کرد. مهم‌ترین مدعای مسیحیت بخشیده شدن گناهان همگان بود و تفاوتی بین زنان و مردان قائل نبود. مسیح به‌عنوان موجودی نیمه‌خدا و نیمه‌انسان شفیع گناهان انسان‌هاست. یکی از مهم‌ترین داستان‌های نقل شده در انجیل برخورد عیسی ناصری با «مریم مجدلیه» است. زنی روسپی که از طرف یهودیان بنیادگرا محکوم به سنگسار شده بود و مسیح مانع از اجرای حکم شد. علاوه بر این باز هم طبق نص صریح «انجیل مرقس» رستاخیز مسیح یا بازگشت دوباره‌ی او به زمین پس از مصلوب شدن، اول بار ظاهر شدن در حضور مریم مجدلیه است. زنی با

آن گذشته که افتخار «اولین زن گرونده به مسیحیت» را به دست آورده بود. همچنین حضور پرتعداد زنان در کلیساهای خانگی به رغم محدودیت‌های حکومت روم نیز می‌تواند مبین نگره‌ی کم‌تر زن‌ستیزانه‌ی مسیحیت تازه تأسیس باشد.

نویسنده در فصل سوم کتاب مصداق‌های روشنی از همدلی عیسی مسیح با زنان و البته در تضاد آشکار با نگرش غالب در «عهدعتیق» را گردآوری کرده است. حتی تأکید دارد که بخش زیادی از مردان گرونده تحت‌تأثیر همسران یا خواهرانشان به او ایمان آوردند. آن‌چنان‌که از زمان به‌صلیب کشیده‌شدن عیسی ناصری که تعداد مسیحیان در کل امپراتوری روم فقط هزار نفر بود تا هنگام به رسمیت شناخته شدن این دین در روم توسط «کنستانتین بزرگ» (۳۰۶ تا ۳۳۷ میلادی) این جمعیت به سی میلیون نفر بالغ گردید. «پولس رسول» نیز که اولین شارح شریعت مسیحی محسوب می‌شود در مکاتبات و رساله‌های خود گرچه زنان را هم در تقرب به ملکوت خداوندی هم‌ارج مردان تلقی می‌کند با این حال برخی از باورهای زن‌ستیزانه در این رساله‌ها به‌نوعی بازتولید می‌شوند. از جمله دوری زنان از تجملات و یا از وسوسه‌های جسمی.

مسیحیت که در هنگام تأسیس زنان را ارج می‌نهد، در مرحله‌ی استقرار رویکردی متفاوت درپیش می‌گیرد و از اسلاف خود نیز عبور می‌کند. باورهای زن‌ستیزانه به دلیل گناه اولین، یا به‌واسطه‌ی وجود وسوسه‌های شیطانی در زنان، از قرن دوم میلادی به‌تدریج جایگاه زنان را از عرش الهی به زن اهریمنی فرومی‌کاهد. نویسنده به برخی از گفتارهای «سن اگوستین» در «اعترافات» و توصیه‌های او در دوری جستن از زنان اشاره کرده است. آبابی کلیسا به‌اصل خویش بازمی‌گردند. زنان تجسم عینی شر و گناه هستند. اما کار به همین جا ختم نمی‌شود. آنچه وحشتناک است نگاه کلیسای کاتولیک به زنان در قرون وسطاست. اتهام جادوگری و ارتباط با شیاطین و شکنجه‌های وحشتناک زنان مظنون به جادوگری، به‌خصوص در قرون ۱۳ تا ۱۶ میلادی در تمام اروپا رایج می‌شود. هر سال صدها زن در کشورهای مختلف به این اتهام زنده‌زنده سوزانده می‌شوند. گزارش‌های مستند نویسنده از بازجویی‌ها، شکنجه‌ها و اظهارنظرهای مأموران و متولیان این جنایات که در اغلب کشورهای اروپایی افتاده حیرت‌انگیز و درعین حال تأسف‌آور است. این شکار جادوگران زن در شرایطی رخ می‌دهد که کلیسای کاتولیک

در پی اثبات بکارت مریم مادریسی، حتی بعد از زایمان، است و این که مریم مادر عیساست و بعد از مرگ در آسمان‌ها و در جوار ملکوت خداوندی می‌زید. بدیهی است این پافشاری بر بکارت مریم از موضعی زن‌ستیزانه، و به عبارتی جنسیت‌زدایی از اوست. شرح مصایبی که در دوران اقتدار مسیحیت بر زنان رفته واقعاً بهت‌آور است.

انگاره‌های زن‌ستیزانه با ظهور مدرنیته و از رونق افتادن قدرت و سلطه‌ی کلیسا و متوقف شدن شکار جادوگران، در صورت‌های جدیدی ظاهر شده و ادامه می‌یابند. گرچه «مارتین لوتر» برخی بنیادهای فکری کلیسای کاتولیک از جمله مجرد ماندن کشیشان یا موقعیت پاپ در بخشش گناهان مؤمنان را به چالش کشید و حتی در مواردی با دادن نقشی فعال‌تر به زنان و حتی باسواد شدن آنان موافق بود اما این کیش جدید نیز با تثبیت خود همان راه محافظه‌کاری پیشین کلیسا را ادامه داد. در حقیقت زن‌ستیزی و مخالفت با حضور اجتماعی زنان یکی از چالش‌برانگیزترین مسایل اجتماعی بود. هرگاه زن‌ستیزی به‌عنوان یک باور عام و لاینفک ناچار می‌شد از مواضع خودش عقب بنشیند اندکی بعد و به شکلی دیگر به‌میدان می‌آمد.

مثلاً در انگلستان که در میان کشورهای اروپایی از نظر فکری و اجتماعی متری‌تر بود، در سال ۱۶۰۰ برای اولین بار یک زن (الیزابت اول) به‌عنوان ملکه تاج‌شاهی را بر سر گذاشت. ۴۰ سال قبل از آن نیز «تامس مور» فیلسوف متأله انگلیسی و نویسنده‌ی کتاب «آرمان‌شهر» این پرسش را مطرح کرده بود که چرا یادگیری بین هر دو جنس به یک اندازه پذیرفتنی نیست؟ اما جیمز اول که وارث تاج و تخت الیزابت اول بود آموزش زنان را تقبیح کرد و گفت: «آموزش دادن زنان و اهلی کردن روباه‌ها نتیجه‌ی یک‌سانی دارد: حيله‌گرتر کردن آنان».

با این همه، در همان قرن هفدهم اتفاقاتی افتاد که به تدریج برخی باورهای زن‌ستیزانه را مجبور به عقب‌نشینی کرد. یکی ظهور فیلسوفی بنام «جان لاک» بود که فلسفه‌ی «لیبرالیسم» را بنا نهاد. او تئوری ذهن و فکر انسانی به‌مثابه لوحی سفید را مطرح کرد که به‌نوعی جانشین آن نگره‌ی گناه اولین بود که زنان را گناه‌کار ابدی معرفی می‌کرد. یکی دیگر از این اتفاقات استفاده از «کلروفرم» برای کاهش درد زایمان زنان بود که با مخالفت سخت کلیسا و محافظه‌کاران مواجه شد. گویی خداوند تحمل

این درد را به‌عمد و با غرض خاصی نصیب زنان کرده است و دورزدن آن به‌مثابه کفران نعمت و گناهی غیرقابل بخشش است. اولین مطالبات برای استیفای حقوق زنان در همین قرون هفده و هیجده به‌عنوان یک مطالبه‌ی اجتماعی مطرح می‌شود. نگاه به رابطه‌ی زناشویی به‌عنوان یک خواست دوطرفه و نه انجام وظیفه‌ی زنان در مقابل شوهران، چنان‌که کلیسا مقرر می‌کرد، از مهم‌ترین این مطالبات بود. بدیهی است به‌وجود آمدن طبقه‌ی متوسط و البته رواج شهرنشینی در طرح علنی این مطالبات نقش عمده‌ای داشت.

یکی دیگر از مظاهر مدرنیته ظهور پدیده‌ی «رمان» بود. آشنایی با دنیاها، آدم‌ها و احساسات ناشناخته و البته به‌رسمیت شناختن فردیت آدم‌ها از طریق خواندن رمان به‌خصوص برای زنان بسیار جالب بود. «دانیل دفو» از اولین‌هاست و شهرت بسزایی کسب می‌کند. همین امر کم‌کم باعث پیدایی رمان‌نویسان زن می‌شود و تولید آثاری که در آن از مشکلات زنان و سلطه‌ی نگاه‌های زن‌ستیزانه حرف می‌زنند. نویسنده‌ی کتاب قبل از پرداختن به پدیده‌ی رمان بخش‌های مبسوطی را به تأثر و نمایش در آن دوران اختصاص داده و به‌خصوص درباره‌ی تعبیر و تفسیر آثار مهم‌ترین هنرمند نابغه‌ی تئاتر در آن دوران یعنی «ویلیام شکسپیر» بحث‌های جالبی را مطرح کرده است.

در فصل ششم کتاب که عنوان آن «رازهای ویکتوریایی» است، نویسنده در پی یافتن انگاره‌های زن‌ستیزانه به شرق دور و نزدیک گریز می‌زند. همانندی‌ها، بسیار جالب توجه است. تشابه یا اشتراکات بین مذهب و به‌عبارت بهتر سبک زندگی «کنفوسیوسی» و «تائو»، و نگره‌های یونان و روم و مسیحیت درباره‌ی زنان، از خواندنی‌ترین بخش‌های این کتاب است. این باورها در «بودیسم» و «هندوئیسم» نیز به‌شکلی دیگر و گاه بی‌رحمانه‌تر دیده می‌شود. مثلاً در قالب چوبی قراردادن پای دختر بچه‌ها آن‌چنان‌که عملاً در بزرگسالی قادر به راه رفتن نباشند یا زنده سوزاندن بیوه‌ها همراه با اجساد شوهر که حتی تا این اواخر در چین و هند رواج داشت.

در ادامه‌ی همین فصل کتاب، نویسنده به انقلاب صنعتی و نتایج تبعی آن برای زنان پرداخته است. مراکز صنعتی برای دستیابی به نیروی کار ارزان زنان و مردان روستایی را به شهرها فراخواندند. همین امر سبب تشکیل محلات فقیرنشین پرجمعیت در شهرها

یا در حاشیه‌ی شهرها و درنهایت به‌وجودآمدن طبقه‌ی کارگر شد. افرادی که با دستمزدی اندک در کارخانه‌های صنعتی مشغول به‌کار بودند. در آن دوران فقط در انگلستان حدود ۳ میلیون زن بالای ۱۵ سال با دستمزدی معادل نصف دستمزد مردان به بردگان مزدبگیر تبدیل شده‌بودند. زنان علاوه بر کار در کارخانه‌ها، می‌بایست نقش‌های زیستی‌شان را نیز به‌دوش می‌کشیدند. آبستنی‌های پی‌درپی و سوء‌تغذیه‌ی فراگیر عملاً زنان را به برده‌ی بردگان تبدیل کرده بود. آنان در زاغه‌های تنگ و آلوده و در شرایط محیطی حقارت‌بار زندگی می‌کردند. از مردان کتک می‌خوردند، مورد تعرض قرار می‌گرفتند و هیچ پناه و ملجایی نداشتند. نه پلیس و نه قانون. تصویری که در آثار «چارلز دیکنز» و «هنری می‌هیو» و بعدتر «جک لندن» و «اپتون سینکلر» از این مناطق می‌بینیم حقیقاً رقت‌انگیز و غیر قابل‌باور است. فقر و فحشا در این محلات بیداد می‌کرد و جالب است که در همان زمان کشیشان و مبلغان مذهبی با آن نگاه زن‌ستیزانه در تقبیح آنان داد سخن می‌دادند بی‌آن‌که کوچک‌ترین اقدامی در جهت کمک به‌زنان انجام دهند.

بسیار جالب است که زنان این دوران در ادبیات دوران ویکتوریایی و آثار نویسندگانی همچون چارلز دیکنز، «جرج الیوت»، «خواهران برونته» و «جین آستین» اغلب تفکر و حتی ماهیتی کودکانه دارند و تنها دغدغه‌شان پاکی و رعایت مرزهای اخلاقی است که کلیسا مبلغ آن است. اخلاقیاتی زن‌ستیزانه که ریشه در همان انگاره‌ی ارتکاب گناه نخستین نه‌حوا داشت. نویسنده در ادامه‌ی این فصل گزارش‌هایی خواندنی از تلاش‌های زنان برای زدودن این انگاره‌ها از ذهن جامعه و فعالیت آنان برای احقاق حقوق خود به‌خصوص کسب حق رأی در اروپا و آمریکا به‌دست می‌دهد. بدون تردید این فصل یکی از خواندنی‌ترین فصول این کتاب است.

در فصل هفتم نویسنده به نمود باورهای زن‌ستیزانه در قرن بیستم و به‌قول خودش در عصر «ابرانسان» پرداخته است. از یک‌طرف به ظهور روان‌کاوی و تئوری‌های فروید اشاره دارد که به‌رغم ظاهر علمی در واقع بازتولید برخی باورهای زن‌ستیزانه‌ی حکیمان در قبایل بدوی آفریقا است. حکیمانی که برداشتن «کلیتوریس» را که واجد روحی مردانه است، شرط بروز روح زنانه می‌دانستند. فروید نیز باور داشت که این فقط مردان

نیستند که زنان را تحقیر می‌کنند بلکه زنان نیز به دلیل داشتن «عقدی اختگی» خود را ناتمام و ضعیف حس می‌کنند. و نتیجه می‌گیرد که زن‌ستیزی نوعی انحراف نیست بلکه واکنش طبیعی زنان و مردان به زنانگی اخته‌شده است. از آن جالب‌تر این‌که فروید این اظهارات را توسعه می‌دهد. برای آن مبانی و مبتدای عقلایی می‌تراشد. از آن نظریه می‌سازد. تا در نهایت در کتاب «تمدن و ملالت‌های آن» مردان را مساوی تمدن و زنان را ضد آن اعلام می‌کند.

در بحث دیگری در همین فصل نویسنده بر نظریات زن‌ستیزانه‌ی هیتلر و نازی‌ها تأمل می‌کند و نشان می‌دهد که چرا و با چه استدلالی هیتلر طرح مطالبات زنان را دسیسه‌ی یهودیان می‌دانست. او انگاره‌ی «زن مدرن» را بخشی از نقشه‌های مخرب علیه آلمان کهن قلمداد می‌کرد. هیتلر هم‌چون دیگر زن‌ستیزان طول تاریخ، نقش زنان را صرفاً به مادر بودن و در خانه نشستن و زاییدن شیران نر محدود می‌کرد. او قائل به نقش اجتماعی زنان نبود. در سیستم اداری نازی‌ها زنان فقط منشی یا پرستار بودند. با این حال حتی همین را هم زیاد می‌دانست. او گرچه در پروپاگاندا‌های سیاسی و نمایش‌های ساختگی قدرت آلمان، زنان به‌قول خودش «نژاده» آلمانی را به نمایش می‌گذاشت اما هرگز آنان طرف مشورت هیچ‌کس قرار نمی‌گرفتند. بهترین تصویری که از نقش زنان در حکومت نازی می‌توان به‌دست داد در رمان شگفت‌انگیز «سیمای زنی در میان جمع» اثر «هاینریش بل» است. بل در این اثر جاودانه نشان می‌دهد که در نگاه نازی‌ها مراقبت از عفت زنانه با مراقبت از پاک ماندن نژاد آلمانی هم‌سان است. زنی که عاشق مردی غیرآلمانی شده شایسته‌ی تقبیح و حتی گرسنگی است.

جک هالند در این کتاب به دوگانگی آشکاری در سیستم حکومت نازی و البته تشابه آن با حکومت‌های بنیادگرای دینی اشاره می‌کند. حکومت‌هایی که به‌شدت دنبال دستیابی به علم و تکنولوژی مدرن برای تحکیم قدرت خود بوده اما در مورد مطالبه‌ی حقوق زنان به‌شدت ضدمدرنیته هستند. هیتلر نه‌تنها با برابری جنسیتی مخالف بود بلکه زنان را صرفاً به‌عنوان ماشین‌جوجه‌کشی مفید می‌دانست.

به باور نویسنده از دیگر مظاهر زن‌ستیزی در قرن بیستم مخالفت کلیسا با استفاده‌ی زنان از وسایل پیش‌گیری بود. تا به‌آن حد که رضایت زنان در بارداری بلاموضوع اعلام

شد. در این زمینه نویسنده جمله‌ای شرم‌آور از «تئودور روزولت» نقل کرده است که این قلم از بازتکرار آن خودداری می‌کند. به‌هر حال جنبش‌های زنان در قرن بیستم به‌خصوص بعد از جنگ جهانی دوم به‌رغم اتفاقات تأثیربرانگیزی که بر علیه آنان به‌وقوع پیوست، فقط محدود به کشورهای غربی نماند و در تمام جهان گسترش یافت. از طرف دیگر زن‌ستیزان نیز روزبه‌روز برفشارهای خود بر زنان و در جهت مطیع کردن و درنهایت حذف آنان از صحنه‌ی اجتماع افزوده‌اند. این کتاب که در اواخر سال ۲۰۲۲ منتشر شده است، گزارش‌هایی تکان‌دهنده از برخوردهای زن‌ستیزانه‌ی حکومت طالبان و گروه‌های بنیادگرای اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا به‌دست می‌دهد.

در آخرین بخش کتاب نویسنده کوشش کرده مطالب فصول پیشین را جمع‌بندی و تأکید می‌کند که نگره‌های زن‌ستیزانه در طول تاریخ و در جوامع انسانی مختلف با استدلال‌های بی‌بنیاد و استنباط‌های احمقانه که اغلب ریشه در افسانه‌ها و اسطوره‌ها دارند سعی در به‌بندکشیدن و مهار زنان داشته‌اند.

تا جایی که می‌دانیم این کتاب یکی از بهترین و جدیدترین منابعی است که درباره نموده‌های مختلف انگاره‌ی زن‌ستیزی به فارسی ترجمه شده است و مطالعه‌ی آن برای خواننده سرشار از شگفتی و حتی تأثر خواهد بود.

در پایان لازم می‌دانم یادآور شوم که به‌رغم منابع غنی و متعددی که در این کتاب جمع‌آوری و معرفی شده است، نویسنده در یک‌مورد از حد انصاف خارج شده است و آن هم همسنگ ارزیابی کردن نازیسم با سوسیالیسم در مواجهه با حقوق زنان است. جالب است که ارجاعات نویسنده و نقل قول‌هایی که خودش ذکر کرده است عکس این استنباط را ثابت می‌کند. به‌هر حال این سهل‌انگاری، یا به اصطلاح بایک چوب‌راندن دو نگاه کاملاً متعارض، چیزی از ارزش‌های این کتاب کم نمی‌کند.